



دمی با ام المؤمنین
" خدیجه سلام الله علیها "

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برگی نخست

۶۸ سال یا ۵۶ سال قبل از هجرت ، در بلادی که همگان ، دختران را شوم می پنداشتند ، دختری چشم به جهان گشود که پیرایگی اش از کژی ها و ناپسندیها در نام او فریاد میکرد !

خویند و همسرش فاطمه ! دخت مبارکشان را

" خدیجه "

نامیدند...

تا گسستگی و بیگانگی اش را از زشتی ها برای دیگران ملکه سازند !
پدرش از فرزندان قصی بود که جد چهارم خاتم الانبیا نیز هست و مادرش از خاندان ابراهیمی بود و با نیای هشتم پیامبر خدا مشترک !
پدر و مادرش یکتاپرست بودند و از حیث نسب و حسب و ثروت و احترام زبانه اعراب !

پدرش همان شجاعی است که در برابر پادشاه خودکامه ی یمن که تصمیم به انتقال حجرالاسود به سرزمینش را گرفته بود ایستاد و ساحت کعبه را از دستان ناپاکش محافظت نمود ! او جوانمردی را از پدرش - " اسد " - که از پیشگامان " پیمان حلف الفضول " بود ، آموخت !
همان عهدی که خاتم المرسلین را به واسطه اش در میان اعراب شهره کرده بود !



در زیارت پیام آور رحمت او را " صدیقه " خوانده اند...

و " مبارکه " ، نامی است که انجیل برای ستایش او برگزیده
است ،

مبارک بانویی که نسل پیامبر آخرالزمان از اوست !

طاهره خطابش میکردند چرا که در جاهلیت از عفیف ترین و
پاک ترین بانوان دوران بود و با وجود مکنت مال و جاه پروای
الهی داشت و صیانت از کف نداده بود !

راضیه و مرضیه میخواندندش...

چرا که بر مقدرات الهی خوشنود بود و خدایش از او خرسند !
زکیه بود ، پاک و طاهر از هر حیث چه جسم دنیایی اش و چه
روح بزرگ و اندیشه ی پاکش !

حبیبه ی رسول خدا بود و عفیفه ی رشیده ،

یگانه حامی رسول بود و ام الزهراء !



برگ دوم

بیهوده او را افضل النساء الجنة روایت نکرده اند !

خلق حمیده اش را قلم توان تصویر کشیدن ندارد .
هر چه از سجایای او بنگاریم کم کرده ایم و حق او را بجا نیاورده
ایم !

نیکو بانویی که در جاهلیت حجاز ، به خوبیهایش بشناسند
اندکند و گویی تاریخ به خود ندیده است !

درایت و تدبیرش ، ایمان و روح معنویتش ، علم و آگاهی اش بر
کتب آسمانی ، عقل و فهمش ، عفت و خویشتن داری اش ، همه
و همه خدیجه را از گزند بدیها رها کرده است !

او را در آن روزگاران که جوانمردی زیر خروارها خاک مدفون
بود " ملکه بطحا " میخواندند و " ام الایتام " لقبی بود که او را
به آن ستایش می کردند !

از مال و ثروتش نیز کلام فراوان است و اندیشه ی مقتصدانه اش
که هوس همسری اش را در خیال هر صاحب نام و مقامی می
انداخت !

صاحب هزاران شتر و خدم که مصر و شام و حبشه ، از
سرزمینهای داد و ستدش بود !
همو که مردانی را برای سپردن اموالش بر میگزید و
اموالش را به حرام و شبهه ای نیآلوده بود !

خواستگاران‌ش را کم‌ن‌شمارده‌اند اما آنچه او را از زنان دنیا دیده‌ی دنیاخواه تمیز میداد همین نگاه پاک او به‌گزینه‌ش همسر بود! آخر آسمانی طبع را نمیتوان با دنیایی سرشت در هم آمیخت! باید که او را با ملکوتیان سرشت!

آری! خدیجه! مهرِ امین حجاز را بواسطه‌ی چند چیز در جان پرورانده بود:

او را خویشاوند خویش میدانست و شرافت والای او در نظرش هویدا بود،

امانت‌داری‌اش را می‌ستود و صدق‌گفتارش را وجدان کرده بود، خلق او در نظرش بسی نیک بود!

فرزانه‌ی قریش! "محمد" را به واسطه‌ی تائید الهی‌اش دوست می‌داشت و خود را کنیز محمد می‌دانست!

آن هنگام که زمان طلبیدنش از بزرگان خاندانش رسید و آنگاه که مومن قریش او را برای برادرزاده‌اش خواستگاری نمود، عمویش! هیچ‌کسی را جز "امین قریش" همسنگ و کفو او نمیخواند! بانویی که شوق وصالش با "علت‌آفرینش" باعث شد تا مهرش را خویش به‌گردن گیرد و علتش را رجحان و برتری او بر همه‌ی مردان بداند!

آری! خدیجه!

عذراء و دوشیزه ای که سن او را ۲۲ سال و ۲۵ سال و ۲۸ سال نقل کرده اند و شیطنت تاریخ او را بیوه ای ۴۰ ساله معرفی کرده است ، با رغبت و میلی فراوان ، خانه ی امین قریش را مامن و ملجا و پناهگاه زندگی دنیایی اش ساخت...

تا به واسطه ی

" محمد "

بال و پر آسمانی بگیرد .

برگ سوم

بانوی قریش با خطبه ای که مومن قریش ایراد کرد
خواستگاری شد!

خطبه ای که به ستایش و سپاس از ذات اقدس الهی
آغاز شد و با یاد خلیل الله و ذبیح الله جان گرفت!
سپس سخن از بی مثالی "محمد" شد و آن که احدی
را قیاسی با او نیست و همتایی در خلق و سیرت نمیتوان
برایش یافت هر چند ثروتی برایش نیست اما
"ابوطالب" مهر خدیجه را قبول خواهد کرد!

هنوز خطبه تمام نشده بود که طاهره ی قریش خود زبان گشود و مهر
خویش را متقبل شد تا همگان شان و منزلت همسر او را بدانند!
آری!

تاریخ تنها خواستگاری را برای دوشیزگان می پسندد و حال چگونه
ممکن است، آن که قرار است هم سر و هم سفر زندگی بهانه ی خلقت
باشد، پیش تر در کابین جاهلیت پست در آمده باشد؟

چگونه ممکن است خدیجه ای که در لسان نبوی "وعاء و ظرف امامت"
است، تن به آلودگیها آلوده کرده باشد؟

چطور ممکن است وجودش را ظرف بار جاهلان عرب ساخته باشد حال
آن که او تنها برای "امین قریش" آفریده شده بود و بس!

**صدف وجود خدیجه را پاک میدانند چرا که حمل
نور کوثر را ارحام مطهره می بایست!**

سالها از هم نشینی فرزانه ی قریش با حبیب خدا گذشت
تا روزگاران برانگیختگی " ابن آمنه " فرا رسید !

خدیجه که سالها بر آئین ابراهیمی بود و از حنفاء شمرده
میشد در اولین روز بعثت خاتم الانبیا لب به شهادت و
تصدیق پیامبر خدا گشود تا نامش بر صفحات تاریخ
" چون دری ناب و گوهری فروزنده "
حیرت همگان را برانگیزد !

خدیجه ای که جاه و جلال و شوکت و مکنتش زبانزد خاص و عام بود ،
اول حامی پیامبر خاتم گشت ، اول بانویی که ایمان آورد ،
پیامبری " محمد " را تصدیق نمود و تسلیم دین او گشت ، اول بانوی
نمازگزار و اولین مومن به ولایت علوی !
او هر آنچه داشت در طبق اخلاص در راه اشاعه و تبلیغ آیین الهی اسلام
بذل نمود و از اموالش دریغ نکرد !
او که کاشانه اش مهبط وحی بود و پیک وحی ، ابلاغ سلام و درود خدا و
خودش را حاجت خویش می دانست !

او همان است که گریه هایش در مصائب رسول خدا و حیرانی
اش برای یافتن پیامبری که مورد حمله ی سفیهان قریش قرار
گرفته بود ، موجبات گریه ی ملائکه را فراهم آورد و جبرئیل
مامور ابلاغ سلام خدا به او گشت و مژده ی قصری در فردوس
را برای تسلای خاطرش هدیه آورد !

خدیجه ای که لسان

" ما ینطق عن الهوای رسول خدا "

او را در شمار ۴ بانوی بهشتی می خواند ، او را ام الفضائل می شمارد و نسل پاک و مطهرش را از وجود او می خواند در حالی که هیچ بانویی از بانوان حضرتش را چنین فضیلتی نبود !

خدیجه ! همان حبیبه ی حبیب خداست که از عمق جان دوستش می داشت و به واسطه ی محبتش دوستان او را نیز ارج می نهاد !

خدیجه ! همان همسری است که خدا بهتر از او را برای پیامبرش عطا نکرد و هیچ جایگزینی به پای او نمی رسید !

خدیجه ! همان بانویی است که بواسطه ی بودنش امتیازی بر فضائل علوی گردید !

خدیجه !

همو است که ناشناخته است و دنیای اسلام داشته هایش را مدیون اوست !

برگ چهارم

فرزانه ی قریش ! آرام جانش را نیک انتخاب نمود !

راست گفته اند :

" قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری "

هم خدیجه منزلت و مرتبت گوهر و زر خویش می شناخت و هم محمد !
خدیجه ! دو پسر به نام های قاسم و عبدالله که طاهر و طیب نیز خطابشان
می کنند برای شوی برگزیده اش حمل نمود ، اما هیچ کدامشان بقای بر
حیات نیافتند !

از کف دادن فرزندان باعث شد تا بیمار دلانی چون ابولهب لب به تمسخر
حضرتش باز کنند و پیامبر الهی را " ابتر " بخوانند !
خدیجه ! نه تنها همسر رسول خاتم بود بلکه همراهی او در روزگاران بی
یاوری اش دلگرمی و قوت جان حضرتش بود !

آن روزها که کمتر کسی را تاب و تحملی بود ، آن روزها که شکمبه ها بر
سر پیامبرش می ریختند ، آن روزها که خاکروبه ها بر صورتش
می پاشیدند ، آن روزها که هجویات و اشعار لهوشان را در مذمت او
می سرودند ، آن که بی صبرانه چشم انتظار " پیامبر خدا " می ایستاد ،
وجود نازنین خدیجه بود !

ساعتها منتظر تا دق الباب کند خانه را و فضای کاشانه اش را به عطر
محمدی طراوت بخشد !

او که لحظه ای حمایت های پر مهرش را دریغ نکرد تا به همگان بفهماند
که خدیجه ! تنها مالش را بذل نکرد ،

او آرام جانش را به پیامبرش بخشید و نیک آیه ی " النبی اولی بالمؤمنین
بانفسهم " را به تصویر کشید !

روزهایش را به اضطراب احوال دلدار و شبهایش
دل نگران دلبر میگذشت تا اعجاز الهی ، هم سر
و قرارش را به آسمانها سیر داد !



و " أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى... "

سخن به معراج رسید و هدیه ای که دامن خدیجه را برای ابد
روزگاران گلباران میکرد!

آنجا که " فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى " شد!
جبرئیل! تحفه ای آورد برای رسول خاتمش تا ذره ای باشد
برای خلق لیلۃ القدر!

پس از بازگشتش چهل روز دوری از " محمد " ملکه ی بطحا را بی
تاب کرده بود و پس از دیدارش ، مروارید وجود " فاطمه " ،
" کوثر مبارک رسول " ارمغان معراج حبیب الله گشت!
زنان قریش که چشمهایشان فقط گردوی کوچک دنیا را می دید ،
ام الفضائل قریش را طرد کردند و او تنهایی اش را با صوت
حجازی خوش یگانه دخت شیرین زبانش پر می کرد!
انسپه ی او حالا دیگر انیس مادر بود در لحظه های
تنهایی و بی کسی!

روزها گذشت تا موسم میلاد فرخنده دخترش رسید
اما ، اما!

خدیجه ، بانوی باشوکت مکه با دیگران زنان فرق می کرد!
گوهر او را هر دستی سزاوار برداشتن نداشت!



خدیجه !

که سالها با وقار و ادبش در پیشگاه الهی ، سر بر آستان بندگی
پروردگارش سائیده بود ! او که سالها یار و غمخوار حبیب خدا
بود و حبیبه ی حبیبش !
حالا بیش از هر زمان مدد الهی را می طلبد !
او که به بشارت نبوی می دانست که نیکو دخترش ام الائمة
النجباء است ، از پروردگار خویش استعانت جست !
و خدایش خدیجه را چنان تکریمی نمود که سنگینی اش را قلم
تاریخ تاب نیاورد !

" ساره ، آسیه ، صفورا و مریم "

را به امداد بانوی بی بدیل پیامبرش فرستاد تا مددکارش باشند
و همراه لحظه های تنهایی اش !
غبار حزن از چهره اش بزدایند و جان خسته اش را به مولودش ،
آرامش بخشند !

حالا دیگر طاهره ی مکیان ! مادر شده بود و
فرزندش حجتی بود بر حجج الهی !



برگ پنجم

خدیجه !

حالا دیگر دختری داشت که دنیا نه قبل از آن را به خود دیده
بود و نه بعد او بسانش را می دید!
دخترکی که آرام جان بود و مایه ی حیات و دلگرمی!
دختری که قرار بود ام بابا باشد و اصل و ریشه ی پدر! دختری
که تاج افتخار مادر باشد و مایه ی مباحات پدر!
حالا دامن پر مهر خدیجه که سالها دختران " هاله " را به مهر
خویش پرورانده بود، کانون گرمی بود برای زهره ی زهرایش!

آری !

هم سر بی نظیر رسول را ام الایتام نامیده بودند، چرا که قبل از
آن که دل و جان به مهر محمدی بسپارد، کاشانه اش را برای
تربیت یتیمان خواهرش اختصاص داده بود؛ همانهایی که دیگر
بعد از مادرشان پناهی نداشتند، خدیجه را یگانه حامی و تکیه
گاه خویش می دانستند، اما این خاله ی مهربان!
پس از ازدواج نیز از این یادگاران خواهر دست نکشید تا آن جا که
مهر و محبتش به آنان باعث شد تا تاریخ نام دختران و فرزندان
هاله را در زمره ی فرزندان خانه ی " محمد و خدیجه " بداند!

مبارکه ی رسول !

پس از دو پسر خردسالی که از دست داده بود حالا با فاطمه اش!
جدا شده بود از تمام دل آزردهای!
اما! امان از قریشی های " فی قلوبهم مرض "!

پیوستن عده ی کثیری به اسلام و حمایت‌های ابوطالب ، بزرگ
قریش ، تاب آنان را ستاند !

آن هنگام که با شکنجه ها و شکستن پیشانی پیامبر و یارانش
موفق به شکست امین مکه نشدند ، آن هنگام که پیشنهادات
قبیح آنها به ابوطالب برای تسلیم یادگار " عبدالله " فایده ای
نداشت !

آن هنگام که حمزه و علی و جعفر (علیهم السلام) را در صف
هوادارانش دیدند ! آن گاه که حمایت شیرزنی چون خدیجه را از
" محمد " دیدند !

پیمانی نگاشتند تا پیامبر و پیروانش را شکست دهند ، اما ابوطالب که
بسان پدر ، درایت و تدبیری نیک داشت ، به آل هاشم خطاب کرد تا با
اهل و عیالشان ، با پیامبر خدا روانه ی شعب ابی طالب شوند .

همانجا که جوع و عطشش را با رشادتهای علوی و ثروت خدیجه
سپری کردند !
آری !

حالا فرزانه ی ما با یگانه کوثر فرخنده اش باید که آزمونی دیگر از
آزمونهای الهی را سپری می کردند و خدیجه ! این اول بانوی مومنه !
که سابقه ی تسلیم و رضایتش را خدا میدانست ، پا در شعب گذاشت !
حالا دیگر قصه ی این قلم ناتوان رو به پایان است !
پایانی که تا ابد روزگاران اثر حزن و اندوهش را بر جبین اشرف
مخلوقات مهر نمود !

حشمت و شوکت روزهای جوانی خدیجه کجا و
سختیهای شعب کجا !؟

خدیجه ! این زاده ی خویلد !

به تمام جهانیان نشان داد که یار رسول خدا بودن ، نه تنها
بذل مال می طلبد که باید جان در طبق اخلاص خدمتش فدا
کنی !

مسلمان بودن و بانوی پیامبر بودن ، نه تنها ایمان می خواهد
بلکه ادب در پیشگاه نبوی می طلبد !

عزیز بودن و حبیبه بودن نه تنها زیبایی رخسار و حسن
جمال می طلبد ، خلق نیکو و سر تسلیم می خواهد !

خدیجه همه چیز داشت و هیچ کم نداشت !

او نیک آیه ی " أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ " را درک کرده بود
و به " فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ " ایمان داشت !

خدایی که او را با تمام تنهایی ها و بی کسی هایش تنها رها نکرد ،
خدایی که لحظه های حزن ولادت دخترش را با حضور
افضل نساء دنیا ، جبران کرد ،
او را در شعب و سختی هایش رها نخواهد کرد !

اما امان از شعب !

ملکه ی بطحا که سالها جانش را در راه
پاسداری از مرد زندگی اش نثار کرده بود ،
کم کم به سمت پایان دفتر زندگی اش می
رسید !

و پیامبر !


وجه الله الاکبر !

با از دست دادن حامی خستگی ناپذیری چون
ابوطالب دل به بودن خدیجه خوش داشت !
اما !

اما ! افسوس که دنیا !

ظرف وجودش برای خدیجه هم کوچک شده
بود و میخواست اولین سیلی اش را بر رخسار
دردانه ی ام المؤمنین بزند !

برگ آخِر



و اینک عقیفه ی رشیده ی حبیب خدا در بستری به
سوی آسمان آرمیده است !
ملکه ای که لحظه های شیرین جوانی اش را با یتیم
عبدالله قسمت کرده بود حالا قرار بود همسفر
روگارانیش را در دل این همه دشمن تنها رها کند و
خودش به تنهایی به سوی پروردگارش عروج کند !

طاهره ای که روزگاری زنان قریش رشک میبردند بر جاه و
شوکتش حالا در شعب ، سر بر بالشت مرگ نهاده بود !
نوبت به وصیت و سفارشهای بانوی بهشتی خاتم الانبیا رسید !

خدیجه و دل کندن از محمد !


خدیجه و ندیدن رخسار دلربا و دلکش محمد !

خدیجه و دوری از کوثر محمد !

شیرین بیان پیامبر لب به سخن گشود :
یا رسول الله ! در حقتان کوتاهی نمودم ، مرا عفو نمایید !

الله اکبر ! از این همه تواضعت ای حضرت مادر !
و " سیدالمرسلین " پاسخش دادند :

کوتاهی ای از تو ندیدم و حال آنکه در کاشانه ام رنج خستگی
به جان خریدی و داراییهایت در راه خدا صرف نمودی !



مادری که پس از سالها صاحب دختری شده است که
دنیا بر مدار محبتش میگرده دارد رخت بر میبندد از
کره ی خاکی و دلواپسی اش یکتا فرزندش است ،
پس وصیت دومش را اختصاص می دهد به او ! او که
خود سالها یتیم نوازی کرده است و غبار یتیمی از
چهره دخترکان زدوده ، دخترش را چگونه رها کند ؟

دخترم را دریاب !

مبادا احدی از زنان قریش گزندى به او برسانند ! مبادا
صورتش به سیلی پشمرده کنند ! مبادا صدایی بر او فریاد
شود ! مبادا آزرده خاطرش کنند !
اما وصیت آخرم را شرم دارم که خود بیان کنم ! فاطمه ام
را واسطه ی بیانش میکنم !
دختر کم ! روشنی دیدگانم !
به بی همتا پدرت بگو که مادرم از قبر در هر اس است پس
مرا به جامه ای که در لحظات نزول پیک وحی بر تن
داشت در دل خاک بسپارد !

و آنگاه که دخترک مهتاب صورتش با جامه ی پدر
بازگشت لبخند خرسندی چهره ی بیمار خدیجه را
نوری دوباره بخشید !



مصطفای خدا

که هنوز از غم فقدان " ابوطالب " فارغ نشده بود
حالا باید هجران آرام جانش را
بر شانه های گرمش به دوش
می کشید!

خدیجه ای که سالها ، روز و شبش را به خدمت و همراهی با
پیامبر گذرانده بود و خالی از تمام تعلقاتش از دنیا چشم بسته
بود

توسط دلبر دلربایش غسل و کفن شد
و باز این بار خدای ناصره ی پیامبر او را به کفنی بهشتی
تکریم نمود تا همگان بدانند که خدیجه را مثالی نیست و
احدی در رتبه و جایگاه به پای او نمی رسد و مکر بیمار دلان
و منافق سیرتان رسوا کننده ی چهره ی حبشی خودشان
خواهد بود!

چرا که " و مکروا و مکرو الله والله خیرالماکرین " !

حالا دیگر ام القری برای پیامبرش تنگ تر از همیشه بود ،
دیگر نه ابوطالبی بود تا پسر کوچکش را فدایی او کند و نه
خدیجه ای ! تا به حمایتش دلخوش کند !
و پیامبر زادگاهش را ترک نمود و آن سال را عام الحزن نامید
و لحظه ای بر او نگذشت که یادآوری نام و خاطره ی خدیجه
دریای چشمان شهلایش را طوفانی نکند !

هر چقدر قلم بچرخانیم و واژگان به
صف بکشیم ، نمی از دریای فضائل ام
المومنین بوده است !

آری !

بانویی که ثروت و حمایتش نهال اسلام را پروراند ، بانویی
که باغ نوپای اسلام را به مهربانی ها و درایتش آبیاری نمود ،
حقى عظیم بر گردن تک تک پیروان اسلام داشته است و
دارد !

امید آن داریم که به برکت دعای آخرین فرزند خدیجه ی
کبری ، " حضرت صاحب الزمان " توفیق معرفت و شناختش
بیابیم ، ساختش از آماج فتنه ها بزداییم ،

سیرت و صورتش به همگان بشناسیم تا عرض ارادتمان را به
پیشگاهش برسانیم و از زمره ی شفاعت شدگان در آییم !

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبَعَ الْهُدَى